

مجلس ضد مردمی یازدهم

نمایندگان یک اقلیت ضعیف حزب الهی مرتجع در
ایران هستند،

نه نماینده گان اکثریت مردم ایران

امین بیات

“نمایندگان ” مجلس یازدهم با رای بسیار نازل نا
آگاهترین قشر جامعه و عقب مانده مذهبی و با
شیوه ای ضد دمکراتیک، انتصابی از طرف ارگان ضد
انسانی “شورای مصلحت نظام” با وقیحانه ترین فرم
خود مشتی سپاهی باز نشسته و حزب الهی را بر



صندلی‌های مجلس نشان‌دند.

اکثریت قاطع این “نمایندگان” دارای پرونده امنیتی و سپاهی و بخشی
از طرز فکر ارتجاعی “حجتیه” که دارای سوابق تروریستی و دزدی
میباشند و حتی در زمان “انتخاب ” رئیس جمهور ولایت، ما بین
همین عناصر فاسد یعنی روحانی، رئیسی و قالیباف چه تهمتهائی بهم
نسبت دادند و برای نشتن بر صندلی ریاست جمهوری آبروی نداشته
همدیگر را بیشتر بر ملا کردند، هر کدام دیگری را بداشتن پرونده
دروغگوئی، دزدی و آدم کشی در دولت، در قتل عام زندانیان سیاسی،
در زمین خواریها و دزدیهای شهرداری تهران نسبت بهم، بیان کردند.

در حقیقت میان عوامل دست نشانده “ولایت فقیه” علاوه بر تقسیم ثروت
بین خودیهای رژیم عادلانه تقسیم قدرت نیز انجام پذیرفت، ائتلاف سه
قوه با پوشش “ولایت” و با لباس پاسداری، انجام پذیرفت.

پاسدار قالیباف در طول زندگی خیانتبارش بارها خوش خدمتی خود را
به اثبات رسانده و در اکثر سرکوبها چه در سمت فرمانده بسیج و چه
در سمت فرمانده خاتم الانبیاء دردانشگاه تهران و در خیابانها
درکنار همراه سرکوبگر و جانی دیگری مانند قاسم سلیمانی سوار بر
موتورهر دو در سرکوب دانشجویان نقش اصلی را بازی کردند و امروز
پاداش خوش خدمتی از رهبر جنایتکارش خامنه ای رادریافت میکند، اگر
سلیمانی جنایتکار بدست امپریالیسم سلطه طلب در عراق و با کمک دست
غیب از درون رژیم تیکه تیکه نشده بود، او نیز فردی بود که
درانتصابات ریاست جمهوری آینده میتواند پاداش جنایاتش را از

رهبرش دریافت کند و به پست ریاست جمهوری ابقاء گردد که این آرزو را به گوربرد.

پاسدار قالیباف با این پرونده سنگین ، یعنی با دست داشتن مستقیم در سرکوب، دزدی در شهرداری تهران، و با تکیه زدن بر صندلی قدرت در مجلس ، باید برای نا آگاهترین اقشار جامعه ثابت شده باشد که در این رژیم آدم کش هر فردی بیشتر دزدی و اختلاس کند، بیشتر در سرکوب مردم و درجنایات شرکت داشته باشد، به او پاداش خدمت داده میشود، قالیباف اگر درانتصابات گذشته کمتر از احمدی نژاد مرتکب جنایت شده بود و کفه ترازوی جنایت به نفع احمدی نژاد سنگینی میکرد ، اما بالاخره به ریاست مجلس رسید.

نقش مجلس درطول چهل و یکسال گذشته، در واقع نقش بازی کردن تعدادی انسان بی اراده که فقط بله قربان میگویند و حکم حکومتی را اجرا میکنند بوده است، مجلسیان نه در گذشته و نه امروز، نه در امور داخلی تعیین کننده بودند و نه قادرند درامور بین المللی اراده ای از خود نشان بدهند، بلکه نوکران دست به سینه سپاه و بیت ولایت بوده اند، از انسانیت و مردم پرستی بوئی نبرده اند، و تنها به شغل و مقام و ثروت اندوزی می اندیشند.

پاسداران و بیت رهبری در حال حاضر هر سه قوه را در ید اختیار خود دارند:

1-رئیس جمهور روحانی دروغگوی امنیتی شیاد و دولت بی خاصیتش در اختیار رهبر میباشد.

2-رئیس قو قضائیه رئیسی قاتل دست نشانده رهبر است.

3-رئیس مجلس قالیباف سرکوبگر و دزد ،زمین خوار و فرمانبردار رهبر است.

مثلت سه گانه قدرت بالاخره تشکیل شد.

مجلس:

مجلس شورای ملی ایران ، در دوران جنبش مشروطه بر اصل و پایه اولیه قانون اساسی ایران تشکیل شد، در دوران مظفرالدین شاه به مجلس شورای اسلامی"دارالظفر" یا " عدل مظفر" می گفتند، در دوران محمدرضاشاه پهلوی قوه مقننه ایران دو مجلسی شد وبا مجلس سنا در حکم مجلسین ایران بود، از صدور فرمان مشروطه در سال 1358 تا

انقلاب سال 57 جمعا 24 دوره مجلس در ایران تشکیل شد ، در مجلس پنجم لایحه انقراض دولت قاجاریه و تفویض کشور به رضا شاه تصویب شد و همچنین در مجلس ششم تا دوازدهم در دوران رضاشاه مجلسین بر گزار شدند، از مصوبات مهم مجلس ششم الغای کاپیتولاسیون و تاسیس بانک ملی بود، اسکناس درمجلس هفتم دستور چاپ گرفت، و در مجلس هشتم امتیاز نامه دارس ملغی شد، در مجلس نهم قرار داد جدیدی با شرکت ملی نفت ایران و انگلیس تصویب شد، در دوره دهم مجلس قانون تشکیل موسسه راه آهن دولتی ایران تصویب شد، قانون سر شماری عمومی درمجلس دوازدهم بود که مصادف بود با جنگ جهانی دوم و ایران خود را بیطرف اعلام کرد و رضاشاه استعفا نمود، در مجلس سیزدهم پس از استعفای رضا شاه فضای باز سیاسی بوجود آمد، در این دوران بود که نمایندگان نخست وزیر را انتخاب میکردند و به تایید شاه می رساندند و بعد از مجلس رای اعتماد میگرفتند، به فرمان دکتر مصدق در مجلس 17 شورای ملی بحث و مذاکرات درمجلس از رادیو ایران پخش میشد .

در مجلس یازدهم با ریاست تروریستی بنام پاسدار قالیباف قرار است به پیشنهاد عنصر معلو الحالی بنام نماینده مردم رفسنجان هر روز هر نماینده دو صفحه از قرآن را قرائت کنند و تاتری مفتض و ارتجاعی و تهوع آور را عریان به نمایش بگذارند.

ریاست مجلس شورای ملی در ایران در دوره های متفاوت از افراد معروف و سرشناس انتخاب میشدند، علیرغم وابستگی به دربار مثلا در دوره اول مجلس هدایت ، احتشام السلطنه ، ممتازالدوله و در دوره دوم، سوم، چهارم و پنجم مجلس حسین پیرنیا و در دوره ششم محمد تدین و هفتم ، هشتم و نهم حسین دادگر دهم، تا پایان سیزده اسفندیاری، طباطبائی در دوره چهارده و دوره های پانزده و شانزده رضا حکمت، حسن امامی در دوره 17 و 18 دوره های 18، 19، 20 رضا حکمت و عبدالله ریاضی عهده دار چهار دوره آخر بود.

کشتن جرج فلوید توسط پلیس:

افسر پلیس نژادپرست آمریکائی انسان سیاه پوست جرج فلوید را در مقابل چشمان جهانیان کشت و خشم زیر خاکستر خفته وجدانهای بیدار را یکبار دیگر علیه نژاد پرستی شعله ور نمود و اعتراضات مردمی از همه اقشار در جامعه آمریکا را سراسری کرد که دولت آمریکا را مجبور به عذر خواهی و به برقراری حکومت نظامی کرد.

درست است که افسر آمریکائی جوان سیاه پوست را کشت که اقدامی جنایتکارانه بود، اما در این میان اعتراض خامنه ای و رئیسی که ید طولائی در کشتار جوانان کشورمان در طول تاریخ ننگین حکومت اسلامیشان مرتکب شده اند و این جانیان جنایتکار جان هزاران انسان معترض ایرانی را در سال 67 با اعدام به قتل رساندند و در پائیز سال 77 و در خرداد 88 و دیماه 98 و همچنین در آبانماه 98 جان هزاران معترض را در زندانها با شکنجه اعدام کردند و عمدا مسافران هواپیمای مسافربری اکراین را با 167 سرنشین بقتل رساندند ، حالا وقیحانه و مزورانه معترض به عملکرد پلیس قاتل آمریکائی میشوند ، زهی بیشرمی، بزرگترین جانی و دزد و سرکوبگر را بریاست مجلس می گمارند.

پرونده چهل و یکسال حکومت این جنایتکاران بر کسی پوشیده نیست:

سنگسار، جنایت، اسید پاشی، کبد فروشی، کلیه فروشی، قطع عضو، نوزا دفروشی، چپاول ثروت ، سفره خالی مردم، جنگ افروزی، تروریسم ، کودک آزاری ، کودکان کار، خودکشی، گور خوابی، بیکاری، گرسنگی، اختلاس، فحشا، دروغ، فساد، فقر ،دستگیری، سرکوب، زندان، شکنجه، اعدام و...

امین بیات

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>

04.06.2020

آماج و هدف. دوگانگی ذاتی مبارز سیاسی

رامین کامران

۲۸ ژوئیه ۲۰۱۹

سخنرانی در گردهمایی جبهه جمهوری دوم، ۱۶ نوامبر ۲۰۱۹ در
پاریس

نقطه شروع مطلبی که میخواهم مطرح کنم، سخنی کوتاه از مصدق است که گذرا نقل شده و معمولاً توجه چندانی جلب نمیکند. در کشاکش مبارزات اول دهه چهل شمسی که جبهه ملی، با وجود هزار مشکل، میکوشید تا به صحنه سیاست بازگردد و عملاً هم از سوی همه، نه فقط صاحب اعتبار که تنها جایگزین پذیرفتنی برای دولتهای دست نشاند آمریکا، به حساب میامد، مکاتبات با مصدق در جریان بود و در یکی از آنها مصدق خطاب به رهبران جبهه ملی دوم، میگوید که در آن زمان ما شعار ملی شدن نفت را در میان نهادیم، شما باید به فکر یافتن شعاری از همین دست باشید.



وقتی اول بار به این مطلب برخوردم، مایه تعجبم شد. چرا مصدق وجود چنین شعاری را لازم شمرده؟ مگر همان خواستاری اجرای قانون اساسی که جبهه ملی همیشه طالب آن بود کافی نبود؟ به هر صورت چه چیزی اساسی تر از خواستاری برقراری دموکراسی و آزادیهای سیاسی؟ میدانیم که جبهه ملی در نهایت از این حد فراتر نرفت و نتوانست در برابر برنامه اصلاحات اجتماعی شاه و انقلاب سفیدش، حرفی بیش از «اصلاحات آری، دیکتاتوری، نه!» در میان بیاورد و به هر صورت از میدان بیرون رانده شد و به دلایل مختلف که فقط مربوط به ناتوانی خودش نبود، نتوانست - چنانکه امید میرفت - عرض اندامی بکند.

مطالبی که میخواهم امروز به شما عرضه بکنم، در حقیقت کوششی است در کاویدن آن اشارت مصدق. دیدن اینکه معنایش چه بود، در آن زمان چرا به کار بسته نشد و در دور ما، چگونه میتوان به کارش بست. تصور میکنم این کار، در درجه اول، مستلزم انداختن نگاهی به نفس

مبارزه سیاسی است.

مبارزه ای دو وجهه

مبارزه سیاسی دو وجه مثبت و منفی دارد که لازم و ملزوم هم است. ما معمولاً به وجه مثبت کار بیشتر توجه میکنیم: به آنچه که هدف می‌شمریم، می‌خواهیم به دست بیاوریم، به آنچه که می‌خواهیم بسازیم. منطقی هم هست که چنین باشد، هدف غایی، همین بنا کردن چیزی، ایجاد وضعیتی است که مطلوب ماست و حاضریم در راهش کوشش و حتی فداکاری کنیم. صرف تخریب که نمیتواند هدف غایی سیاست باشد.

وجه دوم کار که منفی است، از بابت منطقی در ردیف دوم قرار می‌گیرد ولی از بابت زمانی مقدم است، کمتر مورد توجه ما واقع میشود. این یکی متوجه به حذف موانعی است که می‌خواهیم از سر راه برداریم، به عبارتی تخریبی است. کاربرد کلمه «هدف» که گاه در مورد این موانع هم انجام می‌پذیرد، موجد نوعی ابهام می‌گردد. تصور میکنم که در این مورد بهتر است از کلمه «آماج» استفاده کنیم که معنای محدود و دقیقی دارد. آماج صرفاً به هدفی اطلاق میشود که ضربه متوجه آن می‌گردد. به تصور من بهتر است که «هدف» را نگه داریم برای آنچه که می‌خواهیم بسازیم و از «آماج» برای آنچه که می‌خواهیم تخریب کنیم، استفاده نماییم.

موضوع اصلی سخنرانی من، پرداختن به اهمیت همین آماج است.

معین کردن آماج حمله، هم در تعریف استراتژی و هم تاکتیک ما، نقش تعیین کننده دارد. اگر فقط هدف را مد نظر داشته باشیم، در طرح استراتژی و بخصوص تاکتیک درست، در میمانیم. میتوان در انتخاب هدف نهایی که فرضاً میتواند، بازگشت آزادی یا برقراری دموکراسی باشد، به استفاده از مفاهیم کلی اکتفا کرد. ولی در تعریف موانع و بخصوص در آماج قرار دادن آنها، نمیتوان در این سطح ماند، آماج باید ملموس و در دسترس، یا به عبارت دقیقتر، در معرض ضربات مستقیم ما باشد. آماج، جایی بین ما و هدفمان قرار دارد و باید از میان برداشته شود. روشن است که اگر مانعی نباشد، مبارزه ای نیست. مبارزه - نه کوشش - در درجه اول محتاج آماج است.

نکته در این است که هر مانعی را هم نمیتوان آماج شمرد و کوشش در راه هر تغییری را مبارزه خواند. یکی دو مثال عرضه تان میکنم تا مقصودم روشن شود.

مثلاً ما گاه از مبارز این و آن شخص با بیماری، مثلاً سرطان، سخن می‌گوییم. مقصود معمولاً این است که وی در پیگیری مداوا کوتاهی نکرده و بخصوص اینکه روحیه خود را از دست نداده و با اطلاع از بیماری سهمگینی که بدان گرفتار شده، خود را نباخته است. ولی آیا میتوان گفت که تومور سرطانی هم صاحب اراده است و میکوشد، به معنای انسانی کوشیدن که تعیین آزادانه هدف و سعی در راه رسیدن بدان است، بر بیمار غالب بیاید؟ تصور نمیکنم.

برویم سراغ مثالی دیگر. ما فرضاً از مبارزه با بیسوادی صحبت میکنیم، عبارت بسیار رایج است. در اینجا ما از یک وضعیت اجتماعی صحبت میکنیم که مطلوبش نمیشماریم و قصد تغییر آنرا داریم. چنین وضعیتی برآمده از کنشهای بیشمار است که الزاماً معطوف به ترویج بیسوادی نبوده. ولی ما باز هم از مبارزه صحبت میکنیم، بدون اینکه بتوانیم پیدایش وضعیت موجود را به مرجع و اراده معینی نسبت بدهیم.

مبارزه با موانع طبیعی معنی ندارد و مبارزه با آن پدیده های اجتماعی که برآیند اعمال متنوع و پیگیر اهداف غیرمشابه است، فقط در صورتی معنی پیدا میکند که بتوانیم مدافعانی صاحب اراده و قدرت برای آنها پیدا کنیم تا آماج حمل ما شوند. مبارز سیاسی بدون «حریف» ممکن نیست، اوست که میتواند آماج مبارزه قرار بگیرد. مسئله به اندازه ای مهم و لازم است که برخی، در جایی که نمیتوان اراده واحدی هم پیدا کرد و در برابرش موضع گرفت، آنرا از پیش خود اختراع میکنند تا مبارزه شان معنایی پیدا کند. مبارز سیاسی بر سر قدرت است، به وسیله قدرت. ولی نه با هر قدرتی، با قدرتی که اراده ای پشتش باشد. مبارزه معطوف است به شکست دادن این اراده.

نمونه ها

حال ببینیم که این ترتیب تقدم بین آماج و هدف، چگونه در تاریخ معاصر ما عمل کرده، چند مورد مثال بیاوریم که برای همه آشناست. ولی قبل از پرداختن به آنها، یادآوری بکنم که روایت تاریخی معمولاً هدف را در مرکز توجه قرار میدهد و گاه چنان سامان میگیرد که گویی این هدف از اول روشن و معین بوده و هم باز یگران صحنه با آگاهی کامل در جهت تحقق آن و یا خلاف این جهت عمل کرده اند. نباید از یاد برد که آنچه وقایع تاریخی مینامیم، تفاوتی با همین وقایعی که در حیات روزمره شاهدشان هستیم، ندارد و آنچه هم که تاریخ مینامند، به همین اندازه در هم و بر هم است که وقایعی که

در اطراف ما میگذرد. روایت‌های تاریخی که از دل هرج و مرج، گفتاری منظم بیرون میکشد، معمولاً آماج را نیز تحت الشعاع هدف قرار میدهد. کار از بابت منطقی پذیرفته است، چون اصل، هدف است و هر چه انجام شده، در راه رسیدن به آن انجام گرفته است، نقطه‌نهایی پرسپکتیو برای نظم بخشیدن به گفتار، آنجاست. ولی از یک جهت قابل ایراد است: اینکه اهمیتی را که آماج در هر قدم از واقعه داشته و اینرا که بسا اوقات، بسیار بیشتر از هدف غایی، مورد توجه مردم بوده و به حرکتشان واداشته، از قلم میاندازد. همانطور که بازیگران کوچک، به رغم اهمیت موضعی شان، در سایه بازیگران بزرگ قرار میگیرند، آماج هم تحت الشعاع هدف واقع میشود.

از انقلاب مشروطیت شروع میکنم.

اول نکته ای که در مورد انقلاب مشروطیت باید در نظر داشت، این است که هدفش، هدف نهاییش، چنانکه در کتب تاریخ برای ما نقل شده است، از ابتدا معلوم و روشن نبود. اول خواست عدالتخانه در میان آمد، سپس تأسیس مجلس و در نهایت، مشروطیت. سیر انقلاب، هم سیر تعیین هدف نهایی بود و هم تعیین معنای کلمه مشروطیت که برای نامیدن آن به کار گرفته شد. انگیزه حرکت، خواستاری عدالت بود. کار از عدالت روزمره و رفتار حاکم وقت شروع شد، همان داستان چوب خوردن سید قندی، سپس، به صورتی بسیار منطقی، از مصداق عینی و ملموس عدالتی که پذیرفته نبود، رفت تا تعریف دوباره و نوین عدالت که مستلزم تعریف دوباره عدالت سیاسی بود و تغییر نظام کشورداری را از استبداد سنتی به حکومت پارلمانی لازم میآورد. این شکل جدید حکومت بود که مشروطیت نام گرفت. مورخان، چنانکه معمول است، دستاورد نهایی را هدف انقلاب شمردند و همین باعث شد تا برخی تصور کنند که همین هدف، از ابتدا و به صورتی که در نهایت تعریف شده، هدف انقلابیان بوده است.

در آن واقعه، نهادهای مسئول اجرای عدالت، آماج فشار سیاسی انقلابیان بود. از حاکم تهران شروع شد و به پادشاه وقت رسید. اینرا اضافه بکنم که پادشاه تنها نهاد قدرت در نظام قدیم نبود و تنها محل تمرکز قدرت هم نبود. زمینداران بزرگ، ایلات و روحانیان هم بودند که اعضای هر کدام در دعوا موضعی اتخاذ کردند. ولی هیچکدام اینها، آماج اصلی حمله آزادیخواهان نشدند. اعتراض به حکم حکومتی نقطه شروع کار بود و از آنجا که دستگاه حکومتی و پادشاه، ضامن اصلی اجرای عدالت بودند و مظهر اراده ای که وضعیت نامطلوب را سر پا نگاه داشته بود، آماج حمله شدند. در نهایت، ساختار اولی

و حوزه قدرت دومی از نو تعریف گشت.

مورد دوم نهضت ملی شدن صنعت نفت است.

گاه ممکن است به نظر بیاید که هدف نهضت ملی شدن صنعت نفت، دوگانه بوده. از یک طرف ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست خارجی، از سوی دیگر، مسئله تثبیت و اجرای برداشت لیبرال از قانون اساسی که تنها تفسیر معتبر آن متن بود و مترادف تحکیم دموکراسی پارلمانی. ولی این دو در امتداد یکدیگر بود. چون همانطور که خود مصدق هم بارها گفت، استقلال لازم آزادی بود و تا وقتی حاصل نمیشد، کوشش برای برقراری دموکراسی در ایران ناکام میماند. جنگی بود که نمیشد در یک جبهه جنگید، هرچند میشد یکی را موقتاً بر دیگری مقدم داشت.

تصور میکنم که در میان این دو خواست که در امتداد هم قرار دارد، ملی شدن نفت، یعنی مبارزه با شرکت نفت، دولت انگلستان و عمال داخلی آنها را میتوان آماج مقدم حرکت مردمی شمرد و بسیج کنند اصلی نیرو. طرحی که به نهایت برانگیزاننده بود و بسیار از سوی ملتی که از ابتدای قرن نوزدهم، توسط قدرتهای استعماری تحقیر شده بود، پذیرفته بود؛ میتوانست نیرویی عظیم را به میدان بکشد و چنانکه دیدیم، کشید. متوجه شدن لب مبارزه به سوی دربار و شاه که در آن زمان رمقی برای برقراری استبداد نداشت، در درج اول به خاطر این واقع گشت که بر سر راه ملی شدن نفت قرار گرفته بودند. البته تحدید امکانات عمل اینها، به نوب خود، لازم برقراری دموکراسی بود و در دستور کار. ولی آن چیزی که باید در وهله اول نابود میشد، اسباب دخالت خارجی بود. هم هدف روشن بود و هم آماج و هر دو درست و کارآمد.

در سالهای چهل تا چهل و دو که سخن نقل شده از مصدق به آن بازمیگردد، داستان صورت دیگری گرفت.

همه میدانیم که جبهه ملی، هم به دلیل فشار بسیار زیاد حکومت و هم به دلیل مشکلات داخلی، نتوانست چنانکه باید، در میدان قدرتنمایی کند و منشأ اثر گردد. در مورد فشار بیرونی که مربوط است به دیکتاتوری و برای همه آشناست، سخنی نمیگویم، بخش داخلی را مد نظر دارم. به تصور من، مشکل اصلی جبهه ملی در این دوران، نداشتن آماج بود، همان چیزی که مصدق به لزوم یافتنش اشاره کرده بود و ملی کردن صنعت نفت را الگوی آن شمرده بود. این بود مقصود مصدق.

در آن شرایط، جبهه ملی کماکان طالب اجرای قانون اساسی بود که

هدفی بود کلی و سابقه اش به نهضت‌های مشروطیت و ملی، بازمیگشت. ولی برای اینکه آماجی به مردم عرضه بدارد و بتواند آنها را بسیج نماید و به حرکت وادارد، میباید سیر مخالفت را معطوف به دربار میکرد و ملت را به مبارزه با دیکتاتوری محمدرضا شاهی که ارتباطی به سالهای سی و سی و دو نداشت، فرامیخواند - راه دیگری نبود. ولی جبهه ملی این کار را نکرد و در ابتدای کار، توانی هم برای آن نداشت، البته روشن هم بود که حکومت شدید واکنش نشان خواهد داد. در آن زمان، جبهه ملی منتظر این بود که از طرف پادشاه به تشکیل دولت فراخوانده شود. کار البته به تکرار بازی دوران مصدق میمانست، ولی نه شاه آن شاه ده سال پیش بود و نه جبهه ملی اهرم فشاری مانند خواست ملی کردن نفت، در دست داشت. نه مجلسی بود و نه مطبوعات آزادی و نه فرصتی برای گرد هم آوردن مردم. اسباب کار فراهم نبود و این انتظار، چنانکه میشد حدس زد، بی حاصل ماند. بخصوص که در این میان، امینی با تظاهر به اینکه قصد رفرم دارد و با علم به اینکه نزد شاه، حتماً مقبولتر از جبهه ملی است، به میدان آمد تا نقش دولتی متفاوت و به ظاهر آزادیخواه را ایفا نماید که هیچکدام نبود - خاتمی دستگاه آریامهر.

در این دوران ضعف استبداد، خمینی هم که با انقلاب سفید مخالفت کرد و آماجی برای بسیج مردم بدانها عرضه نمود، شکست خورد. شکست خورد چون خواسته‌هایش برای مردم قابل قبول نبود و در بین گروه‌های سیاسی هم، خارج از حوزه اسلامگرایان، کسی را به سوی خود نکشید. ولی وی از فرصت دیگری که برای ایجاد تحرک و عرضه آماج جدیدی به مردم پیش آمد، یعنی مسئله کاپیتولاسیون در حق مستشاران آمریکایی، به درستی و با موقع شناسی استفاده کرد. متأسفانه، در اینجا هم جبهه ملی که بنیانگذارش اولین مقاله حقوقی به زبان فارسی را در باب این مسئله نگاشته بود و از مخالفان سرسخت این روش و طرفدار لغو آن بود، ساکت ماند. اینجا هم دلیل سکوت، بی شباهت به مورد مخالفت با شاه نبود. برخی از زعمای جبهه ملی و در رأس آنها اللهیار صالح، خواستار دوستی با آمریکا بودند و موضع بی طرفی مصدق را که آن زمان در قالب جنبش جهان سوم، در دنیا گسترده شده بود، عملاً رها کرده بودند. اعلامیه یکتنه و معروف صالح در قبول دکترین آیزنهاور که چند سال پیش از آن و در گیر و دار جنگ سرد منتشر شده بود، بسیار روشن بود. خلاصه اینکه جبهه ملی، در عمل به این فرصت که میتوانست در مردم حرکت ایجاد کند، بی اعتنایی کرد. در مقابل، خمینی که اصولاً با اساس ملی‌گرایان کاپیتولاسیون بیگانه بود، از موقعیت بهره گرفت و پرچم مخالفت با آنرا بلند کرد تا برای خود

وجهی وطنخواهی دست و پا کند. داستان به بازداشت و تبعید او انجامید. آماجی که وی برگزیده بود، در آن زمان، فرصت جذب افکار عمومی را پیدا نکرد، ولی مخالفت با امپریالیسم آمریکا که از آبشخور به کودتای بیست و هشت مرداد سیراب میشد، آینده ای درخشان در پیش رو داشت و روز به روز بر فضای سیاست ایران، بیشتر مسلط گشت. به این ترتیب، موقعیت خمینی به عنوان مخالف شاه، از موضعی ضدآمریکایی و نه ضدتجدد، تثبیت شد و پایِ بازگشتش به صحنه و در نهایت پیروزیش گشت.

شاید در نهایت بتوان گفت که آنچه جبهه ملی نداشت، قصد وارد شدن در مبارزه ای بزرگ بود. در یک جا، نگرفتن موضع صریح و قاطع در برابر شاه و در جای دیگر، مماشات با آمریکا. خلاصه: اجتناب از دردسر و امید راهیابی به رأس قدرت، با نرمش و با نرماندن حریفان. اینطور بود که توصیه مصدق به کار بسته نشد و در هیچ بخش داستان، جبهه نتوانست آماجی در خور، به مردم ایران عرضه بدارد. شاید برخی بگویند که امکاناتش را نداشت. ولی اراده ای هم که در جهت فراهم آوردن امکانات عمل کند، از وی دیده نشد. باید گفت که پیشینجبه هم چنین اقتضاً نمینمود. وجه انقلابی عمل مصدق همیشه در سایه اتکای به قانون اساسی و پیشروی تدریجی به سوی هدف، قرار گرفته بود و به نوعی سرمشق پیروانش بود. ولی اینها فراموش کرده بودند که وی از مرجع قدرت نخست وزیری که به پشتیبانی ملت بر اریکه قدرت زده، چنین میکرد نه از موضع ضعف کسی که تازه میخواهد به سوی قدرت راه باز کند.

مورد آخر، انقلاب اسلامی است که از همه به ما نزدیکتر است و برایمان آشناتر.

در این مورد هم جبهه ملی، علامت شروع حرکت را با نگارش نامه به شاه، داد. لحن نرم نامه، نباید ما را در اهمیت آن به شک بیاندازد. نکته در این بود که پس از شروع حرکت، خود جبهه ملی از آن عقب ماند. اینجا هم البته نباید عامل بیرونی را که دست و پای جبهه را بسته بود، از قلم انداخت. ولی حرکت، محتاج آماجی روشن و جذاب بود. باز هم نفس درخواست اجرای قانون اساسی که هدف اصلی بود، نمیتوانست به تنهایی کارساز باشد. خوب، چه آماجی میشد در آن زمان و در آن موقعیت سیاسی به مردم عرضه نمود و به حرکتشان واداشت؟ مثل سالهای چهل تا چهل و دو، دو راه موجود بود که البته میشد در کنار هم به کارشان گرفت، چون به هم وابسته بود: یکی شخص شاه و استبدادش و دیگری آمریکا و دخالتهاش در ایران. تفاوت در

این بود که هر دو، از پانزده سال قبل، خیلی بیشتر مورد توجه واقع گشته بود و توان بسیجشان افزایش یافته بود. دست جبهه ملی در مورد اولی بسته بود و البته احساس بستگی به غرب دمکراتیک و دوری جستن از شوروی در دوران جنگ سرد نیز، به نوبه خود، نقش ایفا کرد. راه بیطرفی و گزیندگان جهان سومی کماکان جذاب نمی نمود.

در این فرصت، باز هم خمینی، البته با تصحیح مسیر و کنار گذاشتن شعار ابتدای سالهای چهل، یعنی مخالفت با حق رأی زنان و اصلاحات ارضی که انجام شده بود و دیگر موضوعیت نداشت، هر دو آماج کارساز را از سوی خود پیش روی مخالفان نهاد و دوریش هم از ایران، به وی فرصت داد تا هر دو را به صراحت به همگان عرضه کند و در نهایت، با گرفتن رهبری نبرد علیه این هر دو، پیروز شود تا برسد به هدف نهاییش که برقراری حکومت اسلامی بود. البته اینرا هم اضافه کنم که هدف انقلاب که در عمل، در پشت این دو مانع قرار گرفته بود، به روشنی و به صورت یکسره، معلوم و معین نبود. اینرا البته خمینی که رهبری مبارزه را در دست گرفته بود، در عمل و با خدعه ای که خودش هم بدان اعتراف کرد، از میان راه و تحت عنوان مبهم جمهوری اسلامی، به حرکت انقلابی تحمیل نمود. پیروزی در تعیین و حذف موانع، پیروزی در مرحله نهایی و تعیین نظام جدید را نصیب وی ساخت. مبارزه، بدون هدف یا با نداشتن توافق بر سر آن، ممکن است، ولی بدون داشتن آماج و توافق بر سر آن، ممکن نیست.

برسیم به امروزمان

امروز هم شاهدیم که همه صحبت از هدف مشترک میکنند که ظاهراً قرار است برای همه، برقراری دمکراسی در ایران باشد. این همان هدف اصلی و غایی حرکتی است که باید ما را از شر نظام اسلامی خلاص کند. به عبارتی، بر خلاف انقلاب اسلامی که به قول بسیاری، میدانستیم چه نمیخواهیم، ولی نمیدانستیم چه میخواهیم؛ این بار، میدانیم که چه میخواهیم، ولی نمیدانیم چه نمیخواهیم. مقصودم دو نظام سیاسی نیست که باید به یکدیگر جا بسپارند، این روشن است. هدف نهایی داریم، ولی آماجی که بتوانیم به مردم عرضه کنیم و کانون تمرکز نیروی تخریبگر آنها بکنیم، نداریم. لااقل به طوری که برای همه روشن باشد و قبول عام یافته باشد.

میخواهیم رژیم فعلی را از میان برداریم؟ بسیار خوب، ولی نظام سیاسی به خودی خود، گسترده تر و دوجوانب تر از آن است که بتوان خودش را در کل نشانه گرفت. نظام سیاسی نامطلوب، همینطوری و

مستقیم و طور کلی و یکپارچه هدف قرار نمیگیرد. شاهدیم که به هزار جایش حمله میشود. ولی بخشی، زاویه ای از آن باید مورد حمله واقع گردد که محدود است و آسیب پذیر. باید دید کدام وجه آن است که میتواند بهترین آماج را به ما عرضه بدارد. یعنی روشن باشد، همه فهم باشد، آسیب پذیر باشد، حذفش کاری باشد. خلاصه اینکه بهترین نقطه برای تمرکز حمله، کدام است؟

امروز - مانند مواردی که شمردم - پیروزی ما در گروه عرضه کردن آماجی درست است به ملت ایران. ایرانیان، امروز میجوشند و دائم میپرسند که چه کنیم. باید به آنان پاسخی شایسته عرضه کرد. همینکه رژیم را ساقط کنید کافی نیست. پاسخی دقیقتر از این لازم است، پاسخی که معلوم کند به کجا باید ضربه زد. باید یک نبرد بزرگ ملی به آنها عرضه کرد، چیزی که ابعادش به حرکت در آوردن ملتی را بطلبد.

آنچه بیشترین نیرو را بسیج میکند، نخواستن است، نه خواستن. قدرت را باید در شعار منفی جست که مردم را به هیجان میآورد و نیرو میزاید. نخواستن میتواند بدون خواستن عمل کند چنانکه در انقلاب اسلامی کرد، در جایی که هدف نهایی پشتش نهان شده بود. خواستنی که نخواستنی در پیش نداشته باشد، آنچنان برانگیزنده نیست. سخن شاید چندان مطبوع نباشد، ولی وجه منفی و تخریبی کار نیروی بیشتری میافریند تا سازندگی. مانع را باید به مردم نشان داد تا از سر راه برش دارند. مبارزه، در درجه اول متوجه است به حذف موانع.

این آماج، اختلاط دین و سیاست است در ایران؛ اراده ای که حافظ آن است، از سوی اسلامگرایان و بخصوص از سوی روحانیت ابراز میگردد؛ قدرتی که به خدمت آن گرفته شده، قدرت دستگاه دولت است. این آماجی است در خور که میتواند به مبارزه سیاسی مجال بدهد و نیروی ملت را برای این کار بسیج نماید. این آماج به نهایت روشن و ملموس است و در معرض حمله. این اختلاط، همان چیز است که ما نمیخواهیم و باید به همین روشنی بیان کنیم: روحانیت را باید از سیاست بیرون راند. این وجه تخریبی کار ماست، هم راه رسیدن به هدف اصلی است و هم وسیله و واسطه رسیدن به آن.

لائسیته، بیان درست و دقیق و قاطع این خواست است. اگر میبینید برخی این اندازه از کلمه لائسیته احتراز میکنند و حتی میتوان گفت که از آن وحشت دارند، به این دلیل است که مخالفت و مبارزه با نظام فعلی را با بالاترین غلظت بیان مینماید. اینها در حقیقت از

مبارزه می‌ترسند و از آن است که رو می‌تابند. اگر با حریف طرف نشوید، انتظار شکست خوردنش بیجاست.

اگر در این راه موفق نشویم، تمامی مساعیمان در راه تعیین هدف و تعریف استراتژی و... هم‌این داستانها، بی ثمر خواهد ماند. آنچه کلید پیروزی ماست، شعار لائیسیته است. به کمک آن است که خواهیم توانست روحانیتی را که بر قدرت چنگ انداخته است، در کانون فشار مردمی قرار بدهیم و در نهایت از میدان بیرونش برانیم. نیروی ملت را که اول باید به تخریب آنچه که هست، گرفته شود تا نوبت ساختمان آنچه که نیست، برسد، به این ترتیب میتوان برانگیخت و مؤثر کرد. دو وجه مبارز سیاسی را که در ابتدا به آنها اشاره کردم، امروز به این شکل میتوان با هم جمع آورد و تصویر را کامل کرد. لنگ زدن مبارزه، تا به حال ما را از رسیدن به هدف باز داشته است. علاج این علت، با گزیدن و همه گیر کردن خواست لائیسیته ممکن خواهد شد.

روزگار شوم مردمان خاورمیانہ

آریومانیہ

اکنون پس از چهار دهه روزی نبوده و نیست که در خاورمیانہ تماشاگر رویدادهائی شگرف همچون جنگها و شورشها نبوده ایم. پر بیراه نخواهد بود که سرآغاز آنرا انقلاب ۵۷ در ایران بدانیم، انقلابی که از پی آن ساختاری از اقتدار سیاسی بنیاد گذاشته شد که براسستی باید تئوکراتیسم شیعی نامیده می شد، نخستین تئوکراسی ناب در تاریخ



دو هزار و پانصد و چند ساله ابران و تنها تئوکراسی جهان مدرن کنونی که در کانون آن نهاد نوزاد و بنیاد "ولایت فقیه" قرار داشت.

با انقلاب ۵۷ درهای دوزخ بر روی مردم و نسلهای آینده ایران و خاورمیانہ گشوده شد و همزمان و پس از آن زبان و گفتار نبرد

قدرت‌های سیاسی، مذهبی شد و جنگ‌ها، شورش‌ها، کشتارها، ویرانی‌ها و همهٔ تیره بختی‌ها بنام خدا و به نمایندگی او روی می داد.

در این میان حتا دولت سکولار آمریکا نیز در دوران بوش و در گفتار او، بسیج و آرایش نظامی خود را برای جنگ در خاورمیانه، به نام خدا خواند. دولت سکولار اسرائیل هم که همواره کمی تب مذهبی داشت، برافروخته تر از پیش از زبان مذهبی سود جست تا یادمان نرود که آنها، آنگاه که هنگامه و غوغاگری مذهبها بویژه در خاورمیانه در میان باشد، حق پیشکسوتی دارند.

ما بدرستی میدانیم که این آشوب جنگ مذهبها همانگونه که همواره در تاریخ انسان بوده است، درونمایه ای بجز نبرد قدرت‌های سیاسی بسود منافع مادی و چیره گی بر منابع انرژی، آزمندی و بیش خواهی آنها ندارد و مشیت الهی در این میان تنها سخن یاره ای است چه امام شیعی، خلیفه سنی، خام یهودی و یا کشیش ترسائی آنرا بزبان آورند.

آنچه در خاورمیانه روی می دهد پاس نداشتن حق حاکمیت ملت ها و در پناه نبودن جان گروهای کوچک تر (در پیوند با گروه های بزرگ تر) مذهبی و قومی است که سرنوشتی بجز نابودی، ویرانی خانه هایشان، آوارگی و شوم بختی در برابرشان نگشوده اند.

در آنجا نه تنها حقوق و آزادیهای آدمی که حتا جان او نیز پیشزی ارزش ندارد. خاکش نژند، روزگارش شوم و در افق تنها مگاک تیره ای به دیده می آید که همچون مار سیاهی دهان به فراخی چنان گشوده تا سیه روزان بیشتری را به درون کام خویش فرو ببلعد. زمانه نیز زبان از نکوهش این پلشتی ها فرو بسته و وجدان انسان مدرن دیریت که در خواب مرگواره خویش فروخفته و شرم از دیارشان رخت بر بسته است.

دولتهای کشورهای آمریکا، اسرائیل، عربستان سعودی و ایران بیش از دیگر قدرت‌های سیاسی برای خوش رقصی هایشان در جشن پتیاره جنگ و مرگ و دیو آز و کین در خاورمیانه پاسخگویند.

هیچ یک از آنها در پایان جنگ ها برنده نخواهند بود زیرا این جنگ ها را پایانی نیست و همه آنها تنها بازندگان ورشکسته ای بیش نخواهند بود.

از چشم کسی پنهان نیست که هزینه های تریلیون دلاری این جنگ ها از

دست رنج و سفره های مردمی که هر روز فقیر تر و بی نواتر می شوند، ستانده می شود و بسود سازندگان و فروشندگان جنگ افزارها در آمریکا، اروپا و روسیه می انجامد.

شورش هایی که گهگاه در کشورهای ایران، عراق و لبنان و ... روی می دهد، شورشهای جوانان فرو دست، بیکار و گرسنه ای است که از فساد ساختاری رژیمهای سیاسی کشورهاشان و ناتوانی آنها در اداره ی اقتصادی جامعه و گشایش دشواریها و برونرفت از بحرانها به ستوه آمده اند.

همه این جنبشها از یک گونه اند و بنیاد یگانه ای دارند و اگر جوانان عراق و لبنان خواستار "گم شدن" رژیم تئوکراتیک جمهوری اسلامی - شیعی از سرزمین خود هستند، جوانان ایران نیز به همان سان خواستار "گم شدن" این رژیم اهریمنی از سرزمین خود، ایران هستند.

چندی از شعارهایی که هم در خیزش دی ۹۶ و هم در خیزش چند روز گذشته فریاد می زدند اینها بودند: "توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید گم بشه" و "مرگ بر خامنه ای" که نماد رژیم روحانیون شیعی است و نه یک شخص که خود نماد مذهب در حکومت است و "رژیم آخوندی نمی خواهیم، نمی خواهیم". آیا آشکارتر از این می توان خواست ملتی را بزبان آورد و جای گمانی برای کسی می ماند؟

هنوز کم نیستند ایرانیانی در نیروهای اپوزیسیون، مست از باده ی ضد امپریالیستی پارینه که نگران شعارهای جوانان خاورمیانه در خواست "گم شدن جمهوری اسلامی" هستند و بر این یاوه پای می فشارند که اینها را آمریکا و اسرائیل برانگیخته اند و اگر جمهوری اسلامی - شیعی از منطقه ی خاورمیانه گم شود آمریکا و اسرائیل جای آن را خواهند گرفت.

در دوران جنگ سرد نیز کسانی از هر دو سو بودند که همین مغلطه و یاوه را آنگاه که جوانان آمریکائی خواستار بیرون آمدن نیروهای آمریکائی از ویتنام بودند، سر می دادند که اگر آمریکا از آنجا بیرون رود روس های کمونیست جای آمریکا را پر خواهند کرد و یا اگر روسها از افغانستان بیرون روند، آمریکائی ها بجایشان می نشینند و از اینرو ادامه حضور آمریکائی ها در ویتنام و روسها در افغانستان را موجه می دانستند.

مغلطه دیگر اینکه گفته می شود که رژیم اسلامی - شیعی به خواست

دولتهای عراق و حزب الله لبنان و دولت بشار اسد در این کشورها حضور نظامی و اقتصادی و سیاسی دارند و از اینرو نقش ژاندارمی رژیم جمهوری اسلامی - شیعی در منطقه را موجه میدانند.

جوانان و مردم ایران بسیار هوشیارانه در خیزشهای دی ۹۶ و خیزش کنونی بدرستی شعار می دادند و می دهند که "نه غزه، نه لبنان - جانم فدای ایران" و "فلسطین رو رها کن - فکری به حال ما کن" آنها به نیکی دریافته اند که هزینه های حضور رژیم ولایت در منطقه به بهای فقر و گرسنگی مردم ایران انجامیده است.

بنا بر این خواست "گم شدن جمهوری اسلامی - شیعی" از خاورمیانه نه تنها بدرستی پیوندی بنیادی با خواستهای دیگر این خیزشها (پایان دادن فقر و بیکاری و گرسنگی، برقراری دادگری و بدست آوردن حقوق انسانی) دارد که پیوندی بنیادی با خواست مردم ایران هم دارد. پایان دادن به حکومتهای دزد و دروغگو و فاسد و ناتوان از اداره ی کشور که فقر و گرسنگی و تیره بختی را برای جوانان سرزمینهایشان به ارمغان آورده اند. حکومتهای خاندانی که تو گوئی همچون اشغالگران بیگانه ای سرزمین های خاورمیانه را اشغال کرده اند و بسود آزمندی خاندانهای خویش رفتار می کنند همچون رژیم ولایت امام شیعه در ایران.

جوانان خاورمیانه بدرستی آرامش و دادگری و رفاه و امروزی خوش نگون و فردائی بری از بیم و پر امید آرزو می کنند.

آنها خاورمیانه ای بدون جنگ و آشوب می خواهند که همه اقوام و مذاهب، جانشان در پناه باشد و با شادمانی و آشتی در کنار هم بزیزند.

آنها خاورمیانه ای می خواهند که در آنجا کشورهايشان هم ارز دیگر کشورهای پایدار جهان از "حق حاکمیت ملی" برخوردار باشند و هیچ قدرت سیاسی و نظامی نتواند کشورهايشان را نابود کند.

ما باید بکوشیم که همه توش و توان خود را بکار گیریم و جنبشی جهانی و بویژه خاورمیانه ای را بسیج کنیم و نیروهایمان را بسود آشتی همگانی کشورهای منطقه، حق حاکمیت ملی کشورها و پاس داشتن آن از سوی همگان و پشتیبانی از هویت های قومی، مذهبی و فرهنگی (هر اندازه کوچک) مردمان آن و جان پناهی آنها از نو بیارائیم.

ساختارهای اقتدار سیاسی تئوکراتیک، ایدئولوژیک - توتالیتار،

خودکامگیِ اتوریتر و ایلی - قومی و خاندانی - موروئی و یک بار برای همیشه (مادام العمری) تا کنون ساختارهای پوسیده، فسادانگیز و ناتوان از اداره ی جامعه بسودِ خوشبختیِ مردمانِ کشورهایشان بوده اند و پس از این نیز جز سیه روزی و ویرانی و جنگ ها و آوارگی ها چیزِ دیگری به بار نخواهند آورد.

ما به ساختارهای سیاسی و حقوقیِ شهروند پایه ی دموکراتیک، لائیک و مدرن نیاز داریم تا هر کشوری در خود، همبستگیِ ملیِ خویش را بازیابد و تنومندتر و پایدارتر از همیشه بشکوفد. کشورهایی باشیم که نه دین ها را به سیاست آلوده کنیم و نه سیاست ها را به دین بیالائیم و به آزمونِ تلخ و جانکاهی که چهار دهه است از سر گذرانده ایم، این آموزهٔ گران را بدست آورده ایم که از آمیزشِ دین و سیاست، تنها اهریمن زاده می شود. و در بوتهٔ چنین آمیغی (دین و سیاست) جز کَدَست به بار نمی نشیند.

ما همه وجدانهای شیفته و بیدار، همه دانایان خردورز و روشن اندیشِ جهان و بویژه خاورمیانه را به یاری، همدلی و همداستانی فرامی خوانیم تا قدرتهای سیاسیِ کشورهایمان را به بستنِ پیمانی ناگزیر کنیم که برای همیشه و بگونه ای استوار و پایدار از جنگ ها دوری بجویند و حقِ حاکمیتِ ملت ها را در قلمرو سرزمین هایشان پاس بدارند و از آزادی وجدانیِ شهروندانِ خود پشتیبانی کنند.

ما می توانیم از تاریخِ نزدیک به چهار سده ی پیش مردمانِ اروپا پس از جنگهای سی ساله بیاموزیم و پیمانِ وستفالی را دوباره بازخوانی کنیم. در این جنگ ها که پس از جنبشِ رفورماسیون مذهبی در ۱۶۱۸ ترسائی میانِ برخی قدرت های سیاسیِ آنروزِ اروپا درگرفت و سی سال بدرازا کشید نزدیک به ۸ میلیون نفر نظامی و شهری (غیرنظامی) از جمعیتِ اروپا یا کشته و یا ناپدید شدند. تنها در خاکِ آلمان ۵ میلیون نفر در خونِ خود غلتیدند و اگر چه جلوه ی بیرونی آن، جنگِ مذهبی میانِ کاتولیک ها و پروتستان ها می نمود ولیک همانگونه که در باره ی جنگ های خاورمیانه گفته شد، درونمایهٔ این جنگها نیز بر سرِ منابعِ مادی و گسترشِ سرزمین بسودِ نیروهای سیاسیِ درگیر جنگ بود. در این دوره ی سی ساله جان و مالِ گروه مذهبیِ کوچک تر (کمینه) در سرزمین های گروه مذهبیِ بزرگ تر (بیشینه)، یا اینکه پروتستانها در سرزمینهای کاتولیک و کاتولیکها در سرزمینهای پروتستان، هیچ پناه و پشتیبانی نداشت و شکنجه و کشتارِ و آوارگی آنها آشکارا و به گستردگی روی می داد که داستانهای شرم آورِ آن سالها تا امروز در یادِ مردم اروپا بجای

مانده است.

در چند سال پایانی جنگ و در آستانهٔ پیمانِ وستفالی در آلمان، برای قدرت‌های درگیر جنگ آشکار شده بود که این جنگ‌ها هیچ برنده‌ای نخواهد داشت و خسته و فرسوده و بازنده و ورشکسته از جنگ‌ها، در جستجوی راه برونرفتی از آن با هم به گفت و گو نشستند که در فرجامِ پایانیِ آن بستنِ پیمانی دارای دو ماده شد که بنامِ پیمانِ وستفالی از آن یاد می‌کنند.

پیمانِ وستفالی همچنین نخستین خشت پایه‌ی نظمِ نوین جهانی شد که دو بار، بارِ هم از سوی قدرتهای سیاسی و نظامی در اروپا پس از سه دهه با دو جنگِ جهانی گزند و آسیب دید و در برابرِ تهدید به نابودی قرار گرفت. با اینهمه اگر تا امروز سخن از نظمِ نوینِ جهانی رانده می‌شود، بایستی سرآغازش را همان پیمانِ ۱۶۴۸ وستفالی دانست.

مادهٔ نخست این پیمان پاس داشتنِ حقِ حاکمیتِ ملیِ دولتها بر سرزمینهای است که در قلمرو آنهاست و مادهٔ دیگر آن جان‌پناهی و پشتیبانی از حقوق و آزادیِ وجدانی گروه‌های کمینه‌ی مذهبی است.

مادهٔ دوم در پیمانِ وستفالی که درونمایه اش مداراگریِ مذهبی است، خود، نخستین جوانه‌ی آزادیهای وجدانی است که ۲۵۷ سال پس از وستفالی و در آغازِ سده‌ی بیستم، ۱۹۰۵ در قانونِ اساسیِ فرانسه زیرِ بنیانِ (اصل) لائیسیتِه و یکی از دو رویکردِ آن در کنارِ رویکردِ دیگرِ آن، جدائیِ نهادِ دین و نهادِ سیاست و در پیوندِ تنگاتنگ با آن گنجانده می‌شود.

درهای دوزخی را که مردمِ شیعه (و نه یهودیانِ تازه مسلمان که شمارِ اندکی بودند) و بیشترین نیروهای سیاسیِ ایران در بهمنِ ۵۷ و فرودینِ ۵۸ با پذیرشِ خمینی به رهبری و پشتیبانی از او در بنیادگذاریِ رژیمِ تئوکراتیکِ شیعی هم بر روی نسلهای آینده‌ی خویش و هم نسلهای آینده‌ی خاورمیانه گشودند، بایستی بدستِ همین نسلها برای همیشه بسته شود که اگر چنین نشود، خاورمیانه هرگز روی آشتی و آرامش و شکوفائی نخواهد دید.

آریو مانیا

استکهلم – ۲۱ نوامبر ۲۰۱۹

ترس واقعی نظام ولایت فقیه از چیست؟

احمد پوری

ترس واقعی نظام ولایت فقیه از چیست؟

از "اشرار" یا ارزشهای جدیدیست که جایگزین ارزشهای طبقه حاکم می شوند؟

"بکوشید آنچه به خاطر آن شما را زیر سؤال می برند یک ارزش باشد و نه یک قانون شکنی ساده عصیانگرانه برخاسته از احساسات و هیجانات!"...
خامنه ای می گوید: ما در عرصه جنگهای نظامی، سیاسی، امنیتی دشمن را عقب رانندیم!
رهبران نظام تظاهرات کنندگان را اشرار وابسته به خارج از کشور نامیدند!...
فریب جهان قصه روشن است *** سحر تا چه زاید شب آبستن است.
(حافظ)

از نظر رهبران نظام هر کسی می تواند مقصر باشد بجز نظام حاکم!...
فرض کنیم که جنایتکاران حاکم توانسته اند فعلا جنبش را سرکوب کوب کنند، سئوالی که باید جواب داد این است که پیروزی موقتی طبقه حاکم به چه قیمتی، چگونه و با کدام پیامدها بدست آمده؟ هنوز تا سحر وقت زیاد است... پیروزی نظامی که ستونهایش بر خون جوانان استوار گشته اثبات ورشکستگی و آخرین مراحل سقوط نظام است... نظامی که قربانیان سیاستهای خود را اشرار و مزدوران خارجی می نامد گوشها و چشمهایش را بروی واقعیات جاری بسته است... ناپلئون بدرستی می گوید: با سرنیزه می توان دهن های زیای را بست و خیلی کارها کرد ولی نمی توان بر روی آن نشست و حکومت کرد!...

ظرفیت تحمیق توده ها توسط دین ، ایدئولوژی، استطورها و باورهای خردستیز جمهوری اسلامی به پایان رسیده! به همین دلیل به آخرین سلاح خود یعنی دستگاه نظامی و کشتار دگراندیشان و معترضین روی آورده اند!

جنبشهای خودجوش در اکثر شهرهای ایران تازه آغاز شده و جرقه های اولیه آتشفشان خشم توده ها را در سوزاندن ریشه نظام نشان می دهد!

به استثنای دمکراسی همه چیز از جمله اشکال سرکوب و تحمیق جهانی شده!

توالی جنبش ها در ایران و سایر کشورهای جهان علیرغم شدت سرکوب بیرحمانه، نشانه بارزی از ناکارآمدی نظام سرمایه داری در اشکال اسلامی، مسیحی، یهودی، مذهبی و غیرمذهبی است! در تمام کشورهای جهان بطور دائم شکاف میان فقرا و ثروتمندان و حاکمان و قربانیان بیشتر می شود، علیرغم شدت سرکوب و کنترل با توسل به آخرین تکنولوژیهای نظامی و اینترنتی و رسانه ها... جنبشهای خودجوش و قیامهای توده ای در اقاصا نقاط جهان افتان و خیزان در امواج متوالی به میدان می آیند و هر بار قویتر و با تجربه تر از گذشته در مقابل حریف قد علم می کنند!... نظام سرمایه داری ولایت فقیه که در مقابل تهیدستان و زحمتکشان ایران دنکیشوت وار شمشیر از نیام کشیده اند وعده کشتار و قتل عام "اشرار" را می دهند، در مقابل دستورهای اشرار واقعی یعنی رهبران بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و... برای حذف یارانه های بنزین و غیره برده وار تسلیم مطلق هستند!... نسخه های نئولیبرالی ارباب جهان را جهت نابودی اقتصاد ایران و انتقال هزینه ها به گردن تهیدستان مو به مو اجرا می کنند!

منافع آقازاده ها و طبقه حاکم دیگر با راه حلهای "مسالمت آمیز" قابل دفاع نیست! مطالبات قربانیان نظام را با توسل به خرافات و باورهای مقدس مذهبی و گلوله پاسخ میدهند. چاره ای ندارند جز اینکه آنها را اشرار، تروریست، اجنبی، خرابکار، مجرم... بنامند! نظام سرمایه داری در تمام اشکال مذهبی و غیرمذهبی خود با توسل به هر بهانه ای تلاش می کند میلیاردرهای حاکم بر جهان را از مالیات معاف کند، اما کادوهای بخشش مالیاتی میلیاردری را که به شرکتهای چندملیتی داده با وادار کردن توده ها به صرفه جویی بی رحمانه و قطع یارانه ها و سوبسیدهای دولتی و دزدی "قانونی" از جیب زحمتکشان، جبران کند! بی جهت نیست که هر روز بر شکاف بین فقرا و ثروتمندان افزوده می شود! اینجا نه دست نامرئی بازار، نه تصادف، نه دست خدا درکار است! با برنامه ریزی دقیق و حساب شده و دزدی

قانونی میلیاردها یورو سرمایه حاصل دسترنج زحمتکشان را به حسابهای بانکی طبقه حاکم سرازیر می کنند! گوگل تنها از طریق دولت هلند از دادن 20 میلیارد دلار مالیات در اروپا در رفته!...

روشن است که چنین الگویی در حال نابود کردن بشریت و سیاره ماست! برای رهایی واقعی از دست دزدها و غارتگران ملی و بین المللی باید هم با ایدئولوژی و باورهای خردستیز مذهبی نظام ولایت مبارزه کنیم و هم با ریشه بی عدالتی ها و فقر رشدیابنده جهانی یعنی نظام سرمایه داری مبارزه کنیم!...

اشرار یا ارزشها؟

چیزی که رژیم را می ترساند این نیست که مشتی اشرار، تروریست، اجنبی، خرابکار، مجرم... به مبارزه با رژیم برخاسته اند، آنها بهتر از هر فردی می دانند که صدها هزار جوان جان برکف به میدان آمده اند تا الگو و تجسم بخش انسجام میان گفتار و کردار یا تئوری و عمل باشند! آنچه ترس آور و نابخشودنی است، همین است!... چیزی که واقعا مورد حمله واقع می شود نه اشرار، بلکه ایده ها و ارزشهای نوینی هستند که جایگزین ارزشهای طبقه حاکم می شوند و در شدت و وسعت انتشارشان دیگر قابل کنترل نیستند! ارزشهای نوینی که آینده ارزشهای طبقه حاکم را به گذشته و گورستان تاریخ ختم می کنند! ... آنها قدرت ایده ها و ارزشهای نوین را می شناسند. ضدیت با اندیشه های عدالت خواهانه، انسان محور، طبیعت محور و سوسیالیستی بی جهت نیست و میدان واقعی مبارزه است که بنام ها و بهانه های مختلف توسط دولتها به پیش می رود! طبقه حاکم برای تداوم حکومت خود تلاش می کند هر وضعیت بحرانی را به فرصتی برای سرکوب و کنترل بیشتر توده ها تبدیل کند. و ما باید آنرا به فرصتی برای دامن زدن به مقاومت خلاق، خودسازماندهی در اشکال متنوع و ضروری، ارتقاء آگاهی، گسترش همبستگی، تحکیم درجه پیوند توده ها، ... تبدیل کنیم. این مهمترین موضوع رقابت و چالش بین دشمن سرکوبگر و انقلابیون و توده های زحمتکش است...

دگماتیسیم و شیطان سازی از دشمن راه حل نیست!

هیچ انقلابی با الگوهای از پیش آماده و تعیین شده به پیش نمی رود... تحمیل الگوها و اشکال سازماندهی فرمالیستی به جنبش های خودجوش مردمی نه یک راه حل، بلکه سد و مانع است... باید ابتکار عمل و درجه پیوند و همبستگی توده ها را در میدان مبارزه مشخص تقویت کرد... اشکال متنوع مبارزه را در رابطه با حفظ امنیت، گسترش شرکت و حمایت فعال توده ها و تضمین تداوم مبارزه در سطوح مختلف، انتخاب

کرد...

اتهام اشرار به معترضانی که برای بدست آوردن مینیمومهای زندگی انسانی دست از جان شسته اند، جنایتکاران را نجات نخواهد داد! آنها شریفترین انسانهای زحمتکشی هستند که حتی ماه ها و سالها بدون دریافت حقوق و دستمزد کار کرده اند! خواهان دستمزدهای عقب افتاده یا کاری شرافتمندانه برای تضمین مینیمومهای زندگی انسانی هستند!... تمامی دولتهای دیکتاتور چه در ایران، چه در اروپا و آمریکا جهت انحراف افکار عمومی از ریشه مسائل، نیازمند تولید دائمی دشمنانی شیطان صفت هستند تا با ضعفهای نظام روبرو نشوند و آنرا به دشمنان شیطان صفت نسبت دهند!... از آنجائیکه شیطان را از تمامی صفات انسانی لخت کرده اند، پرواضح است که زمینی را برای هرگونه سرکوب جنایتبار آماده کرده اند!...

رهبران آمریکا هم به مدت بیش از 70 سال تمامی ضعفهای نظام و هر چیزی را که درک نمی کردند یا از آن می ترسیدند، با برجسب کمونیسم مشخص می کردند!... تئوریسین های نظام سرمایه داری سرمست از باده پیروزی در جنگ سرد تا دیروز فتوای پایان تاریخ و ابدی بودن نظام سرمایه را در جهان منتشر می کردند. طنز تاریخ آنجاست که نظام سرمایه داری بدون داشتن رقیب ایدئولوژیک و دشمن شیطان صفت، اکنون با هیچ طرفندی قادر به پنهان کردن ضعفهای ساختاری و درونی اش نیست! در تمام کشورهای جهان توده ها علیه فقر و بیکاری و بی عدالتی... بپاخواسته اند و آغاز فروپاشی ارزشهای نظام سرمایه داری را در مقابل چشمان جهانیان رقم می زنند... بدون درک ارتباط و ریشه تمامی جنبشهای کشورهای دیگر امکان رهایی و آزادی واقعی میسر نیست! بی جهت نیست که مردم ایران از زمان مشروطیت تا حالا علیرغم دادن میلیونها جانباخته راه آزادی تنها به تعویض دیکتاتورها نایل شده اند!... ولایت فقیه یکی از اشکال نظام سرمایه داری در لباس اسلامی است که خود را با نسخه های نئولیبرالی سازگار کرده! انواع دیگر اینگونه حکومتهای دیکتاتوری مذهبی عبارتند از: عربستان، مصر، اسرائیل،... و سایر کشورهای افریقایی، اما انواع سکولار و غیرمذهبی آن در کشورهای اروپا و امریکاست!...

مسئله دیگر پیش گویی فروپاشی نظام جنایتکار، و آنالیز و اثبات ضرورت براندازی آن نیست! اینها دیگر رویاهای لذت بخش دوردست نیستند، مسئله زمان رخداد و چگونگی وقوع آن و کیفیت آماده شدن پرشور و گسترده و هوشمندانه توده ها برای رویارویی با رخدادی است که به ضرورت اجتناب ناپذیر تبدیل شده.

مسئولیت تاریخی ما

غارتگران جهان به این دلیل توانسته اند براریکه قدرت باقی بمانند که بدلائل مختلف توانسته اند ما را از مبارزه و رویارویی با طبقه حاکم ناامید و ناتوان کنند! یا ما مسئولیت تاریخی خود را ایفا کرده و از این بحرانها بعنوان فرصتی برای تحقق رویاهای انسانی و ساختن جهانی بهتر استفاده می کنیم، یا ما بر اثر نظاره گری و بی عملی، فرصت سرکوب جنبش توسط طبقه حاکم را فراهم کرده و اجازه می دهیم با مدیریت بحران، و تبدیل بحران به وسیله ای برای تداوم حکومت، فروپاشی خود را به تعویق بیندازند یا تا خیزش موج عظیم اعتراضات دیگر غیرممکن کنند!

در حقیقت زمانیکه تمدنی شروع به فروپاشی می کند، چه از نوع اسلامی یا سرمایه داری سکولار آن، رشد ارزشها و تمدن جدید را در درون خود پرورده... در اقصا نقاط جهان ما شاهد قیام توده های ناراضی و اضمحلال و فروپاشی نظم کهنه و فرسوده نظام سرمایه داری هستیم. نظام سرمایه داری در شکل ولایت فقیه در ایران یا در شکل سکولار در فرانسه و امریکا و اروپا و... در رویارویی با اعتراضات توده ها، نه از طریق اصلاحات ساختاری و یا جزئی و محلی، بلکه از طریق سرکوب قربانیانش به نجات خود دل بسته! بی جهت نیست که اروپا و امریکا بجای حل ریشه ای مسئله پناهندگی به برپا کردن دیوارهای مرئی و نامرئی تودرتو و سرکوب خشن و بی رحمانه روی آورده اند! درست به همین دلیل باید فضا را برای نوزایی و تولد ارزشهای نوین آماده کنیم... نظام نوینی که بر بالاترین دستاوردهای نظم کهن و ارزشهای جدید استوار خواهد شد!...

هرچند که پروسه جان کندن نظم کهن آغاز شده، اما هنوز قدرت براه انداختن انواع جنگهای بزرگ و منطقه ای و جهانی و حتی نابودی منابع و بشریت را دارند!

این روزها زحمتکشانش، زنان، جوانان، کارگران، بیکاران،... با شرکت در تظاهراتها در خیابانها نه با انگشتان دست خود که پاهای خود رای می دهند! سکوت و بی عملی ما در حقیقت همراهی با جنایتکاران سرکوبگر است!...

حق انتخاب با شما قربانیان نظام حاکم بر جهان است! یا ما با آگاهی، اتحاد و همبستگی موفق می شویم آنها را از اسب قدرت پائین کشیم، یا آنها با سازماندهی تفرقه و سرکوب ما، تا مدت نامعلومی بردگی و غارت و استثمار ما را عملی می کنند!

برای پیروزی در تمام مراحل مبارزه باید حداقل به سه اصل بنیادی زیر وفادار باشیم.

یک: مبارزه علیه کلیت نظام حاکم و هرگونه باورهای خردستیز.
دو: مبارزه علیه هرگونه وابستگی و مزدوری به کشورهای دیگر.
سه: مبارزه علیه هرگونه جنگ افروزان و بحران آفرینان داخلی و خارجی.

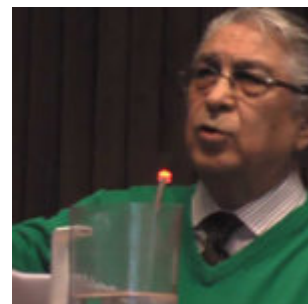
احمد پوری

(هلند) 2019 – 11 – 22

تروریست های حاکم بر ایران درنده تر و بیرحم تر از هر اشغالگری هستند!

منوچهر تقوی بیات

اشغالگران خارجی در یک کشور می دانند که صاحب کشوری که اشغال کرده اند نیستند، آن ها حقوق مردمان صاحب خانه را همیشه در نظر دارند، اما تروریست های حاکم بر ایران خود را صاحب اختیار همه ی مردمان و ثروت های ایران می دانند. بیشتر این آدمکش ها خود فروختگانی هستند که در ایران متولد شده اند، در ایران بزرگ شده اند، به زبان



فارسی سخن می گویند، خود را مسلمان و شیعه می دانند و به نام دین و صاحب اختیار کشور، هر جنایتی را انجام می دهند. خمینی، رفسنجانی، بهشتی، خاتمی، خامنه ای با خدعه و دروغ و تقلب به کشورما تسلط پیدا کردند و بیش از چهل سال است از هیچ جنایت و خیانتی در ایران فروگذار نکرده اند. در کشور ما که آزادی سیاسی و اجتماعی نیست، حزب و روزنامه ی آزاد وجود ندارد و افزون بر همه ی این ها حاکمان هیچ گونه مشروعیت قانونی ندارند. خامنه ای و روحانی و باندهای جنایتکار زیر فرمانشان با امکانات کشور ما و به نام مردمان میهن ما خود را صاحب اختیار ایران می نامند و در

مجامع بین المللی ادعای نمایندگی ملت ایران را می کنند.

تروریست های حکومتی با تجهیزات کامل جنگی مردمان بی گناه ما را در شهرهای سراسر کشور قتل عام می کنند. ده ها شهر و صدها نقطه ی ایران غرق آتش و خون شده است، آدمکشان حکومت اسلامی به زن و مرد، پیر و جوان و حتا کودک هم رحم نمی کنند. از بهمن ماه ۱۳۵۷ تا کنون حکومت اسلامی هر صدای حق طلبانه ای را در گلوی هم میهنان ما خفه کرده است. ترکمن صحرا را به خاک و خون کشیدند، در کردستان به صورت سرزمینی اشغال شده، کشتار هم میهنان کرد ما ادامه دارد. بلوچستان و نقاط محروم جنوب شرقی ایران نه تنها به آبادانی نرسیده است بلکه دائما سرکوب شده است. تهران، شیراز، اهواز، کرمانشاه، سنندج، تبریز و دیگر شهرهای ایران به صورت شهرهای اشغال شده در زیر آتش نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی قرار گرفته است. از فردای انقلاب بهمن ۵۷ تا به امروز آزادی های سیاسی اجتماعی محدود تر شده است. هر بار نیز مانند این روزها درجایی اعتراضی شده است به شدت مزدوران حکومت اسلامی مردم را به شدت سرکوب کرده اند. هرگاه که مردمان میهن ما مانند تظاهرات دانشجویان در تهران و تبریز و دیگر شهرهای ایران در تیرماه ۱۳۷۸ و یا تظاهرات سراسری در شهرهای کشور در تابستان ۹۷ و خرداد ۱۳۸۸ به گرانی، دزدی سران حکومت و نبود آزادی سیاسی و اجتماعی اعتراض کرده اند با کشتار و ضرب و شتم و زندان روبرو شده اند. مهندس مهدی بازرگان و پیروانش، ملی - مذهبی ها و پیروان دکترعلی شریعتی نقش مهمی در پیروزی خمینی و نیروهای سرکوبگر اسلامی در تاریخ ایران داشته اند. این نیروهای اجتماعی - اسلامی، در اجباری کردن حجاب زنان، ستم بزرگی به زنان ایران روا داشته اند و باید در پیشگاه تاریخ پاسخگوی گناهان خود باشند. ویکی پدیا به زبان فارسی می نویسد: «... با گذشت التهابات روزهای اول و استقرار و تحکیم پایه های حاکمیت جدید، دستوری که قرار بود در نخستین روزها اجرایی شود، با کمی تأخیر در ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹، از سوی شورای انقلاب به ریاست ابوالحسن بنی صدر تصویب و از سوی اکبر هاشمی رفسنجانی ابلاغ شد: «**خانم ها بدون پوشش اسلامی حق ورود به ادارات را ندارند.**» برپا کنندگان جمهوری اسلامی نیمی از جمعیت کشور یعنی زنان را از حقوق انسانی شان محروم کرده اند و هر ستم و ناروایی را بر آنان روا داشته اند. زنان و دختران را هر روز به بهانه بدحجابی در زندان ها مورد تجاوز و شکنجه قرار داده و می دهند.

تروریست های حاکم بر ایران در خیابان ها، در زندان ها مردمان

میهن ما را با گلوله هایی که از پول ایرانیان تهیه کرده اند می کشند و سران کشورهای جهان سرمایه داری نیز با آنان همدلی و همراهی می کنند. این آدمکش ها در پاریس عبدالرحمان برومند و شاپور بختیار و بسیاری دیگر را کشتند. ترور قاسملو و یارانش در وین پایتخت اتریش صورت گرفت. صادق شرفکندی و همراهانش را در برلین و کاظم رجوی را در ژنو کشتند. فریدون فرخزاد را در شهر بُن در آلمان با چاقو تکه تکه کردند. ترورهای در کشورهای اسکاندیناوی و دیگر کشورهای جهان انجام دادند تا صدای آزادیخواهی مردمان ما را حتا در خارج از ایران هم خفه کنند.

اعتراضات و شورش های امروزی ادامه ی انقلاب ناکام مشروطیت در ایران است. هنوز انقلاب مشروطیت در ایران مستقر نشده بود که ژنرال آیرون ساید فرمانده کل نیروهای انگلیسی در ایران سرکردگی نیروهای قزاق را به رضاخان سپرد و او نیز با راهنمایی اردشیر ریپورتر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به انجام رساند. دیکتاتوری رضا خان و پسرش ۵۸ سال ایران را از رشد سیاسی و اجتماعی باز داشت. در کشوری که آزادی نباشد، احزاب سیاسی اجازه فعالیت نداشته باشند ممکن است ساختمان و جاده ساخته شود اما افکار اجتماعی و سیاسی رشد و پرورش نمی یابد و کشور عقب مانده باقی می ماند. در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اعتراضات اجتماعی سیاسی برای کسب آزادی سیاسی و بر ضد دیکتاتوری پهلوی بالا گرفت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به وقوع پیوست.

به گواهی تصویرهایی که بر روی شبکه جهانی اینترنت هست و به گواهی تصاویر و گزارش های مطبوعات بزرگ جهان مانند تایمز لندن، لوموند، فیگارو، واشنگتن پست و... تا پیش از بهمن ۱۳۵۷ انقلاب ایران کاملاً آزادیخواهانه، سراسری و ملی بود. از روز ۱۲ بهمن که خمینی به ایران بازگشت با عوام فریبی و خدعه و حقه بازی سکان انقلاب را بر ضد خواست و منافع ایرانیان به بیراهه کشاند. او با عبارت فریبکارانه ی؛ "... رأی به جمهوری اسلامی بدهید، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد..." که کسی معنا و محتوای آن را نمی شناخت، ملت ایران را فریفت. جمهوری اسلامی با اعمال خشونت، کشتار و جنگ روح و روان مردم را چنان بیمار و آزرده کرده است که بی تفاوتی و فساد بر بیشتر قشرها و صنف های ملت ایران مسلط شده است. در این سال هایی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم شده است فقر، فحشا، اعتیاد، ویرانی و نابسامانی ایران را فراگرفته است. قیمت یک نان سنگک که پیش از انقلاب اسلامی ۵ ریال بود، امروز بیش از ۹۲۰۰ ریال است(تا آن هنگام که این مقاله را می خوانید معلوم نیست تا چه اندازه

گران تر خواهد شد؟) یعنی هر ایرانی برای هر نان سنگگ ۱۸۴۰ (۱۸۴۰ = ۵:۹۲۰۰) برابر هزینه می پردازد. به این معنا که اگر یک نان سنگگ را ۱۸۴۰ تکه کنیم یک تکه از آن (به اندازه ۵ ریال) به مردم می رسد و ۱۸۳۹ تکه ی آن را آخوندهای حکومتی به غارت می برند. این دزدی ها و گرانی های افسارگسیخته سقوط حتمی حکومت اسلامی را به دنبال خواهد داشت و سرنوشت خامنه ای و سران حکومت اسلامی نیز چه بسا بدتر از سرنوشت قذافی و صدام حسین خواهد بود.

برای حکومت اسلامی و آخوندها جنگ نعمت است زیرا علاوه بر آن که جوانان فعال و آینده ساز ایران را در زندان ها و خیابان های شهرها می کشند، هزاران هزار از جوانان ما را بی سر و صدا و به نام اسلام در جبهه ها می کشند و هر صدای اعتراضی را نیز خفه می کنند. افزون بر چند صد هزار کشته ای که ایران در جنگ ایران و عراق از دست داد به طور دائم و هر روزه جوانان ما را در لبنان، سوریه، عراق و یمن به کشتن می دهند و خانواده های باورمند به حکومت اسلامی نیز اعتراضی نمی کنند چون فرض براین است که آن ها در راه اسلام و میهن اسلامی کشته شده اند. چنین فریب جنایت کارانه ای در تاریخ جهان بی سابقه است.

منوچهر تقوی بیات

استکھلم – دوم آذر ماه ۱۳۹۸ خورشیدی برابر با ۲۳ نوامبر ۲۰۱۹ میلادی

ادامه انقلاب 57 ، آزادی، کار ،

عدالت اجتماعی

امین بیات



قیام مردمی از کلیه ی اقشار جامعه علیه تمامیت رژیم منحوس جمهوری اسلامی و در جهت سرنگونی این رژیم تبهکار، دزد ثروت ملی، و تروریست ، این روزها در اکثر شهرهای کوچک و بزرگ ایران شکل تهاجمی بخود گرفته است. روح همبستگی مردم در ایران برای آزادی وطن از چنگال خون آشام ملاها ، اعتماد عمومی را نسبت بهم افزایش داده است ، مردم با درک درست از شرایط موجود ، دریافته اند که دارای منافع اجتماعی مشترک هستند، و این امر آنها را در پیشبرد مبارزه امیدوارتر میکند، مردم دریافته اند که تنها نیستند بلکه این دیکتاتوروکلیت نظام سرکوبگر است که تنها مانده ، است.

مردم دریافته اند که با ملای فاسد و رژیم تروریست و آدم کش طرفند، و برای نجات خود و سایر هموطنان خود چاره ای جز اتحاد و همبستگی و جنگیدن با مزدوران اسلحه بدست ندارند، رژیم در حال حاضر در ضعیف ترین شکل ممکنه قرار گرفته است.

پایگاههای تروریستی در عراق و لبنان را از دست داده و امکان ارسال پول جهت دوام زندگی تروریستی از آنها گرفته شده است.

دولت روحانی و خامنه ای به بن بست رسیده، وضعیت کشور دیگر از حالت غیر عادی گذر کرده، پول ندارند و درمانده از چگونگی ادامه راهشان، و به زبان میآورند که بدون پول چطور باید کشور را اداره کنند، در حقیقت صادرات نفت به صفر رسیده و نمیتوانند کشور را اداره کنند ، کسر بودجه سال آینده را، سیصد میلیارد تخمین میزنند، واین در حالیست که خود اذعان میکنند ، 18 میلیون خانوار زیر خط فقر در ایران است یعنی اگر هر خانوار 4 نفر عضو داشته باشد از 85 میلیون نفر جمعیت ایران، 72 میلیون نفر آن زیر خط فقرند و تنها میماند چند میلیون نفر اطرافیان رژیم ،آخوند ها و پاسداران و نظامیان.

واکنش مردم در این شرایط واکنشی بموقع و درستی بوده است، این جنبش گسترده در اکثریت شهر های ایران جنبشی است خود جوش که عامل اصلی اعتراض مردم فقر، گرانی، سرکوب، تبعیض و نابرابری و بویژه

گرانی غیر منتظره بنزین، آتش زیر خاکستر را یکباره شعله ور کرد، تا دولت، مجلس و قوه قضائیه و شخص خامنه ای راه‌دف قرار بدهند.

با اعلام غیر منتظره سهمیه بندی بنزین، مردم به خیابانها آمدند جان بر کف و به گران شدن بنزین و عواقب آن اعتراض کردند و حتی در بعضی شهرها به آتش زدن پمپ بنزینها هم سرایت کرد، مردم دیگر اعتمادی به دست اندر کاران رژیم از جمله سران سه قوه و به زبانی دیگر به دولت رسمی و ظاهری با دولت در سایه ندارند، وعده و وعید های دروغین دیگر ارزش و اعتبار بین مردم ندارد، مردم دریافته اند که کار تحریمها گلوی رژیم را می فشارد و کلیت نظام در حال خفه شدن است.

دولت روحانی با شیوه دروغ و کلک قصد کلاهبرداری دیگر علیه مردم ایران دارد او نمیگوید که ما پول نداریم ما ورشکسته شدیم، دانه درشتها مالیات نمیدهند و پولها را برده اند خارج، آستان قدس رضوی در اختیار مشتی ملای مفت خور است، مالیات نمیدهد، اما مردم باید جبران اینهمه خسارت و ناسامانی را بکنند.

تحریمها استخوانهای رژیم را شکسته اند، دزدها به این در و آن در میکوبند تا راه فرجی بیابند و دیواری کوتاهتر از مردم گرفتار نیافتند، و یکشنبه هزینه زندگی مشقت بار آنها را سه برابر کردند.

درست است که سرمایه داری جهانی و آمریکای سلطه طلب دلشان به حال مردم ایران نسوخته، اما واقعیتی است که توانستند با تحریمها که فشار اصلی آن روی شانه مردم بود، رژیم را به ورشکستگی بکشانند، وهای و هوی مشتی پاسدار تروریست و ملای حيله گر را، خفه کنند، و قیحانه اما دولت تروریستی روحانی ادعا میکند که گران کردن بنزین بنفع مردم است و در آمد آن متعلق بمردم میباشد و برای انحراف افکار عمومی مدعی پرداخت یارانه شدند.

بیائید حد اقل با خود صادق باشید که نیستید و اعلام کنید زیر فشار بحران اقتصادی و تحریمهای حد اکثری گرفتار شدید و راه چاره هم ندارید، سید علی مزدورگفته مالیات بندی کنید، مردم را زیر فشار قرار دهید، اوشیادانه گفته افرادی که ماشین دارند کمی کمتر بنزین مصرف کنند یا بیشتر به پردازند.

اعتراف های روحانی که میگوید ریال و ارز نداریم برای اداره کشور و به غیر عادی بودن اوضاع کشور نیز اشاره میکند و میگوید "سخت

ترین روز های حیات جمهوری اسلامی ، روزها و ماههای آینده است که در پیش داریم"، و از طرفی وقیحانه ادعا میکند که " خوشبختانه اقتصاد عمومی جامعه به طور نسبی خوب است." بیننده و معترض در خیابان گرسنه و بیکار چگونه این مطالب متضاد و دروغ را باید ارزیابی کند ، جز با ابراز خشم علیه کلیت رژیم، راهی برایش باقی مانده است.

ما سالها پیش وعده ادامه انقلاب را داده بودیم ، هنوز روی حرف خود ایستاده ایم ، که انقلاب تا دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی ادامه خواهد یافت، و جمهوری اسلامی ایران در کلیتش باید به گورستان سپرده شود با همت و مبارزه اقشار مختلف جامعه ، چه بخواهد و چه سرکوب کند و بکشد جوانان را باید برود، چه ارز و پول داشته باشد و نداشته باشد ، مرمان ایران دیگر جانشان از دست شما ملاها و تروریستها جانی و آدم کش به لب رسیده ، و شما را نمیخواهند، ببینند.

دست اندر کاران دولت رسمی و دولت در سایه، سالها بمردم دروغ گفتید، توطئه کردید، زندانها را پر از معترضین کردید، شکنجه کردید ،هر صدای آزادیخواهی را با ترور و زور خفه کردند ، مشتی حزب الهی عقب افتاده و پاسدار و بسیجی مزدور و خواهران عجوزه زینب را به جان و مال مردم ، انداختید، شرم و حیا هم خوب است که آقای روحانی شما و دولتتان از آن بی بهره اید نه فقط شما بلکه بیت جنایتکار رهبریتان از شما بدترند، سپاهتان هنوز بعد از چهل سال از انقلاب دزدیده شده مردم ، با زور ترور و کشتار جوانان میخواهد آنها حفظ کنند، چه آرزوی واهی.

دیدید که سرمایه داری با بر نامه چه بلایی بمرتزان آورد، حالا تقاص مردم بماند که بموقع چه بمرتزان بیاورند ، که فرزندان ، پدران و مادران آنها را شما کشتید، و امروز خوشبختانه با " کیش مات " شدنشان روبروئید.

آقای روحانی شاید و امنیتی تروریست، بدانید که دیگر راههای فرار برایتان بسته شده این نه نه من قریبها هم دردی را دوا نخواهند کرد، پایان فرمانروائی اسلام جنایتکارتان فرا رسیده ، بی سرو صدا و بدون کشتار بیشتر صحنه را ترک کنید و دولت مزدورتان را منحل کنید و آنها بمردم بسپارید.

شما و امسال شما مانند سید علی جنایتکار و مسئول اصلی قتل

جوانان ، محمد خا تمی ، موسوی ، کروبى، احمدی نژاد، امثال
رفسنجانی معدوم همه از یک قماشید ، همه شما جنایتکار و عامل بوجود
آمدن این شرایط اسفبار امروز مردم در ایران، هستيد.

حالا بازی مجدد انتخابات در پیش است البته اگر تا آنوقت اسلحه جهت
کشتار دست شما بماند، چه انتخاباتی ، یعنی مردم اینقدر به تصور
شما نا دانند که با اینهمه رسوائی و دزدی و جنایت بیایند و شیادی
چون شما و امثال شما را انتخاب کنند یا نماینده انتصابی رهبر
مزدورتان را به مجلس بفرستند.

از خود نمی پرسید که این بازیهای "شورای نگهبان"، "ولایت فقیه"، "
مجمع تشخیص مصلحت نظام"، این مجلس فرمایشی و تروریستی و...دیگر چه
صیغه هائی هستند، بیچاره مردمی که گول شما شیادان را خوردند و
احمقتر از شما کسانی که بنام نا مشروع از صفوف اپوزیسیون به
سفارتخانه ها ، محل ترور و خفقان ، شما مراجعه کردند و در
انتخابات قلابی و دروغین شما شرکت و مشروعیت به شما بخشیدند ، آیا
دو باره این تراژدی تکرار خواهد شد؟

خیانت شما و امثال شما آقای روحانی یکی دو تا نیست ، کلید قلابی و
شیادی شما کدام معضل مردم را گشود و قصد ادامه آنرا داشت، روحانی
در یکسال پیش ادعا میکرد که : "آمریکا بداند ما نفتمان را
میفروشیم و آنها قادر به جلوگیری فروش نفت ایران ، نخواهند شد،
مگر او بارها تهدید نکرد که اگر نفت ایران صادر نشود ، دیگران هم
نمی توانند نفت خود را از خلیج فارس صادر کنند." آقای روحانی
حرف مفت و بی پایه و اساس زدن که اجاره ندارد،

دیدد که سرمایه داری جهانی که شما و دولتتان به آنها دل بسته
بودید و اوامر ضد مردمی آنها را در ریاضت اقتصادی و سرکوب ،
اجرا میکردید، توانستند شما و دولت نالایق و غیر ایرانیان را
به زانو در آورند و جلوی فروش نفت را بگیرند و حتی جلوی قایقهای
تند روی شما را جمع کنند و شما هیچ کاری درمقابل آنها نمیتوانید
انجام دهید، مطمئن باشید بزودی شگرد های تروریستی و کشتار
جوانان توسط شما در خیابانها با شکست روبرو خواهد شد و بساط
شما بدست جوانان بر چیده خواهد شد.

نسل جدید یک خطر جدی برای حکومت نامشروع و ضد ایرانی شما است و
یک همآورد جدی و میلیونی هستند که عملا دیده میشود که جان به
لبشان رسیده و با مزدوران آدم کش شما و رهبرتان، درگیر میشوند،

وضعیت امنیتی در درون سپاه بسیار شکننده است و امکان فرار و به مردم پیوستن آنها فزونی یافته ، و همه جانیان شما دریافته اند که دفاع مشروع و تهاجم جوانان حق آنها ، میباشد ، و خشم عمومی علیه نهاد های مذهبی ، مراکز امام جمعه ها و بانکها در دستور کار جوانان قرار گرفته ، و دیوار اعتماد مردم شکست و فرو ریخت ، مردم شاهد فساد عریان و دزدیهای میلیاردی بودند و امروز اما شاهد کشتار عریان هم ، شدند .

بدانید که اپوزیسیون مردمی مترقی و ملی در کنار مردم ایران استوار ایستاده راهکارهای مشترک را بکار خواهند بست ، صدای اعتراض و همبستگی خود را در برابر لانه های جاسوس ، در کنار اقشار مختلف مردم تا بحال نشان داده اند ، البته هستند افرادی که در دو جبهه تلاش میکنند تا مبارزات مردم را به کجراه بکشانند هم چنانکه در انقلاب 57 بمردم خیانت کردند مانند عوامل حزب توده امروز در خارج از کشور هنوز فعالند و تلویزونها و رادیوهای بی بی سی و امثالهم که هم بدر میزنند و هم به دیوار و به انحراف افکنی دامن ، میزنند .

سرمایه داری وابسته در ایران آنهم در پوشش قوانین عقب مانده اسلام از بدو پیدایش در مراحل مختلف با پیاده کردن روشهای استثمار ، ریاضت اقتصادی ، به بردگی گرفتن مردم ، با نیرنگهای مختلف و گسترش استعمارگری ، نیت خود را به پیش برده اند ، دزدی و چپاول ثروت ملی را قانونی جلوه داده و به جیب بری قانونی از ثروت مردم ، اقدام کرده اند ، آخرین نمونه ی آن همین سهمیه بندی بنزین توسط دولت نئولیبرالی روحانی و سید علی خامنه ای ، جامه عمل بخود گرفت که موجب عصیان عمومی ، گردید .

و با تصویب به اصطلاح " کارشناسانه " سران سه قوه و تائید این تصمیم ضد ایرانی توسط سید علی خامنه ای به سه برابر ، یعنی قدرت خرید ارز ملی یکباره سه برابر کاهش یافته است و بهمین طریق قیمت اجناس مورد نیاز مردم با رشد تصاعدی چند برابر خواهد ، شد .

در کمیته ی حقوق بشر سازمان ملل نیز پیش نویس قطعنامه ای را به تصویب رساند که بموجب این قطعنامه پرونده حقوق بشر در ایران برای یکسال دیگر تمدید شد ، که در آن حکایت از نفوذ اولیه ی انسانی در زندانها ، شکنجه و اعدام درعمل ، در خیابان و درقوانین فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران را محکوم کرده است ، جالب است که دولتهای چین ، روسیه ، کره شمالی ، سوریه و... به آن رای منفی داده

ا ن د .

21.11.2019

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>